

شهر بی‌نشان در اندیشه عبدالوهاب البیاتی و مهدی اخوان ثالث

اسحاق رحمانی*

تاریخ دریافت: ۹۷/۱/۳

شیوا متحد**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۵/۱۵

چکیده

شهر آرمانی نمایانگر حقیقتی است دست‌نیافتنی که از گذشته‌های دور همواره در اندیشه انسان وجود داشته و پناهگاه او برای گذر از ناملایمات روزگار و تلخی‌های هستی بوده است. این نامرادی‌ها سبب شده که شاعران معاصر بکوشند در آثار خود دنیایی آرمانی و شایسته زیستن انسان بیافرینند. در این آرمانشهرها کمال مطلوب، دستیابی به نظام و سامانی عقلانی و انسانی است که شر و فساد و سایر خوی‌های تباه‌کننده بدان راه نداشته باشند. پژوهش حاضر، به آفرینش آرمانشهر و متضاد آن پلیدشهر، در اندیشه دو شاعر معاصر ایرانی و عراقی، مهدی اخوان ثالث و عبدالوهاب البیاتی، می‌پردازد. محیط یکسان زندگی دو شاعر، برداشت و واکنشی یکسان را از رویدادهای هستی برای دو شاعر در پی داشته است. اخوان و بیاتی هر دو نگاهی یکسان به پدیده آرمانشهر داشته‌اند و در مقابله پلیدشهر را نیز تصویر کرده‌اند، اما در پرداختن به این موضوعات تفاوت‌هایی نیز باهم دارند که این پژوهش به شرح این تفاوت‌ها می‌پردازد.

کلیدواژگان: آرمانشهر، پلیدشهر، انسان آرمانی، آزادی، اسطوره.

مقدمه

ادبیات تطبیقی (Comparative Literature) شاخه‌ای از نقد ادبی (Criticism) است، که از روابط ادبی ملل مختلف با هم و انعکاس ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید؛ واژه تطبیقی در بردارنده مفهوم مقایسه است، یعنی در بررسی تطبیقی، دو اثر با هم مقایسه و وجوه شباهت و تفاوت آن‌ها و نیز چگونگی اثرپذیری، زمینه‌ها و ریشه‌های این تأثیر و تأثر مورد مطالعه قرار می‌گیرد، بنابراین مطالعه تطبیقی بررسی ریشه‌های اثرپذیری ادبیات ملل مختلف از یکدیگر است. «موضوع تحقیق در این علم عبارت است از پژوهش در موارد تلاقی ادبیات در زبان‌های مختلف، یافتن پیوندهای پیچیده و متعدد ادب در گذشته و حال و به طور کلی ارائه نقشی که پیوندهای تاریخی در تأثیر و تأثر داشته است، چه از جنبه‌های اصول فنی در انواع مکاتب ادبی و چه از دیدگاه جریان‌های فکری» (هلال: ۳۲). هدف از پژوهش‌های تطبیقی شناخت نقاط مشترک در تاریخ ادبیات و فرهنگ ملل مختلف است. می‌توان گفت که «برای درک تاریخ ادبیات و نقد ادبی جدید، ادبیات تطبیقی عنصری اساسی است، زیرا ادبیات تطبیقی به کشف ریشه جریان‌های فکری و فنی در ادبیات ملی می‌پردازد» (همان: ۳۳) و در نهایت تلاقی افق‌های اندیشه ملی با اندیشه سایر ملت‌ها موجب باروری ادبیات ملل و تعالی اندیشه‌های انسانی می‌شود. علاوه بر این نتایج حاصل از پژوهش‌های تطبیقی در کشف پیوندهای ادب جهانی ما را یاری می‌دهد. پژوهش حاضر به بررسی شعر مهدی/خوان ثالث و عبدالوهاب بیاتی و به نقاط مشترک و نیز تفاوت‌های دیدگاه‌های این دو شاعر در ارتباط با موضوع "آرمانشهر" پرداخته است. از آنجا که این دو در دوره‌ای کاملاً هم‌زمان در دو کشور همسایه ایران و عراق زندگی کرده‌اند، بررسی و تطبیق آثار آنان بیانگر تأثیر یکسان شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دو کشور بر آن‌هاست و نشان می‌دهد که این مسأله تا چه حد در شبیه شدن طرز تفکر و گفتار آن‌ها تأثیر داشته است.

پیشینه پژوهش

عمر پژوهش‌های تطبیقی در کشور ما چندان زیاد نیست. اما در این فاصله اندک، کتاب‌ها و مقالات گوناگونی در این حوزه تألیف و ترجمه شده‌اند و از این نظر منابع

بسیار ارزشمندی در اختیار پژوهشگر حوزه تطبیقی، به ویژه شاخه‌ی عربی- فارسی این پژوهش‌ها قرار دارد. «ادبیات تطبیقی» محمد غنیمی هلال (۱۳۷۳) ترجمه مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی و «ادبیات تطبیقی» طه ند/ (۱۳۸۰)، ترجمه زهرا خسروی، کتاب‌هایی هستند که به پیدایش این شاخه از نقد ادبی و مکتب‌های متعدد پژوهش‌های تطبیقی می‌پردازند و منابع ارزشمندی برای آشنایی با ادب تطبیقی‌اند؛ علاوه بر این، کتاب «ادبیات تطبیقی» محمدسعید جمال‌الدین (۱۳۸۹) که به کوشش سعید حسام‌پور و حسین کیانی ترجمه شده است، کتابی است به نسبت جدید و حاوی مطالبی مفید در این حوزه است؛ حسام‌پور و کیانی در این اثر پژوهش‌هایی نیز در حوزه ادب تطبیقی انجام داده‌اند که به متن اصلی کتاب اضافه شده است و راهگشای پژوهشگر در شناخت پیشینه و چگونگی پژوهش‌های تطبیقی در ایران است. از این گذشته تعدادی قابل توجه از مقالات نیز که در این حوزه و به ویژه در ارتباط با ادبیات معاصر نوشته شده است، منبع عظیمی از اطلاعات در اختیار پژوهش‌گر قرار می‌دهد. از میان مقالات متعدد می‌توان به پژوهش‌های ارزشمند رضا ناظمیان اشاره کرد، از جمله «زمان در شعر فروغ فرخزاد و نازک‌الملائکه» که در مجله ادبیات تطبیقی (۱۳۸۹: ۲۰۷-۲۲۰) به چاپ رسیده است و نویسنده به مقایسه و تطبیق نگرش فروغ و نازک در دو شعر «بعد از تو» و «افعوان» پرداخته و در نهایت نتیجه گرفته است که فضای یکسان جوامع و البته جنسیت یکسان دو شاعر، شباهت‌هایی را در شعر هر دو سبب شده است و نیز «بررسی و تحلیل دو شعر «افسانه» از نیما یوشیج و «فی السوق القدیم» از بدر شاکر السیاب» که در مجله سخن عشق (۱۳۸۶: ۹۵ - ۱۰۲) به چاپ رسیده، مقاله‌ای برای شناسایی وجوه شباهت شعر معاصر فارسی و عرب و به طور ویژه شعر سیاب و نیما به عنوان پیشگامان شعر معاصر عربی و فارسی است.

مبانی نظری پژوهش

در پژوهش‌های تطبیقی پیوندهای تاریخی و فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ در حوزه ادبیات تطبیقی معاصر با مکتب‌های گوناگونی روبه‌رو هستیم و پژوهش‌های تطبیقی در حوزه‌های مختلف و مطابق با اصول مکتب‌های متعدد انجام می‌شود. مکتب

فرانسوی، آمریکایی، آلمانی، شوروی و اروپای شرقی هریک ویژگی‌هایی دارند و در مقایسه و تطبیق آثار ادبی، به اصول و روش‌هایی نظر دارند. بر اساس مکتب‌های پژوهش تطبیقی، پژوهش حاضر در چهارچوب مکتب "اروپای شرقی" انجام می‌شود؛ مکتب اروپای شرقی بر خلاف مکتب فرانسوی معتقد به تأثیر و تأثر تاریخی در آفرینش اثر نیست و زیرساخت‌های مشترک در جوامع بشری را عامل خلق آثار ادبی یکسان می‌داند. (ر.ک: جمال الدین، ۱۳۸۰). بر این اساس اثر ادبی روساخت یک جامعه است و محصولی است که در نتیجه تأثیرپذیری از حوادث سیاسی و اجتماعی و رویدادهای متفاوت به دست خالق اثر که عضوی از جامعه است آفریده می‌شود.

شیوه پژوهش

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی-تحلیلی انجام شده است؛ بدین صورت که دفترهای شعری دو شاعر به دقت مورد بررسی قرار گرفته‌اند و با توجه به آشنایی نسبی که با کلام و شیوه بیان دو شاعر حاصل شده است، اندیشه‌های این دو در ارتباط با مفهوم آرمانشهر و در مقابل آن پلیدشهر دریافت و شرح شده است.

مفهوم آرمانشهر

آرمانشهر (Utopia) نمادی از یک واقعیت آرمانی و بدون کاستی است. شهر آرمانی نمایانگر حقیقتی است دست‌نیافتنی، که از گذشته‌های دور همواره در اندیشه انسان وجود داشته و پناه‌گاه او برای گذر از ناملایمات روزگار و تلخی‌های هستی بوده است. افلاطون به عنوان نخستین فیلسوف آرمانگرای اندیشه‌ی غرب، مفهوم آرمانشهر را در رساله «جمهوریت» شرح کرد و بدین ترتیب نظر متفکران پس از خود را به سمت یک جامعه آرمانی و ایده‌آل جلب نمود؛ او در این رساله سیاست را به عرصه‌های گسترده‌تری همچون دولت و قانون اساسی بسط می‌دهد، و خطوط اصلی لازم را برای ساماندهی یک شهر آرمانی به تصویر می‌کشد. (ر.ک: پاپاس: بی تا). پس از افلاطون هر اثری که تصویری از دنیای خیالی به دست دهد و در مقایسه با دنیای واقعی جنبه آرمان‌خواهانه داشته باشد، ادبیات "اتوپایی" نامیده می‌شود. در اندیشه ایرانی نیز شیخ

شهاب‌الدین سهروردی آرمانشهر را به ناکجاآباد تعبیر می‌کند و *فارابی* نیز از تعبیر مدینه فاضله، برای توصیف جامعه آرمانی استفاده می‌کند. نویسندگان ناکجاآبادها می‌کوشند تا دنیایی آرمانی و شایسته زیستن انسان بیافرینند. در این آرمانشهرها کمال مطلوب، دستیابی به نظام و سامانی عقلانی و انسانی است که شر و فساد و سایر خوی‌های تباه‌کننده بدان راه نداشته باشند.

پلیدشهر

متضاد آرمانشهر یا مدینه فاضله، پلیدشهر یا مدینه جاهله است. واژه *Dystopia* به معنای پلیدشهر و در مقابل واژه *Utopia* به کار می‌رود. «این واژه، به معنی «جای بد» است و در اصطلاح، به آن دسته آثار در ادبیات داستانی اطلاق می‌شود که در آن‌ها خصایل خوب بشری به طرزی انحطاط یافته مطرح می‌شود. در این قبیل داستان‌ها، نویسندگان تمایلات تهدیدکننده و ویرانگری را که در پی پدیده‌های به ظاهر سالم سیاسی، اجتماعی و صنعتی نهفته است، به مقیاسی وسیع و در حقیقت اعتراض‌آمیز تصویر می‌کند تا تأثیرات مخرب اینگونه پدیده‌ها را بر جامعه انسانی و خصایل بشری نشان دهد (داد، ۱۳۸۲: ۲۰). خالقان آرمانشهر به مصداق «کل شیء یعرف بضده» در مقابل آرمانشهر، که شهر عدالت، راستی، امنیت، آزادی و رفاه است، پلید شهر را آفریده‌اند که شهری است پر از بدی‌ها؛ انسان‌ها در بند هستند و رفاه و امنیت از آن رخت بر بسته است. در نتیجه بیداد حاکمان و ناراستی مردمان، سرزمین انسان‌ها گرفتار نکبت و اندوه است. انسان دانا با دیدن این پلیدی‌ها حسرت می‌خورد و دریغ و افسوس خود را از مرگ اندیشه‌های والای انسانی و به بیراهه رفتن آدمیان ابراز می‌دارد. به طور کلی می‌توان گفت هرکجا که در اثری از آرمانشهر سخن گفته‌اند به ضد آن نیز نظر داشته‌اند و در مقابل هر جا پلیدشهر را توصیف کرده‌اند، سعی در شناساندن شهر آرمانی داشته‌اند.

هدف از طرح آرمان‌شهر

اندیشه آرمانشهر و متضاد آن پلیدشهر در میان ایرانیان نیز همانند سایر ملل وجود دارد؛ طراحان آرمانشهرها در طرح جامعه آرمانی خود اندیشه‌های گوناگونی را در نظر

داشته‌اند. هدف شاعر و نویسنده معاصر از طرح "مدینه فاضله" یا شهر آرمانی، ترسیم جامعه ایده‌آل و خوبستانی است که گریزگاه جهان واقع به شمار می‌رود؛ شاعر یا نویسنده ناکجاآبادی را می‌سازد که متفاوت با دنیای امروز و جلوه‌گاه بهسازی شده دنیای آشفته امروز است.

علاوه بر این هدف شاعر یا نویسنده از خلق آرمانشهر، گاه انتقاد از وضع موجود است. نویسنده با ترسیم پلیدشهری که خود در آن زندگی می‌کند، نابسامانی‌ها و هرج و مرج‌های جامعه خود را شرح داده و اعتراض خود را نسبت به شرایط موجود مطرح می‌کند؛ هنگامی که افراد جامعه متوجه پلیدی‌هایی نباشند که خود منشأ آن بوده‌اند و یا شرایط انتقاد صریح از حاکمان و سردمداران وجود نداشته باشد، نویسنده با خلق پلیدشهر تلنگری به مردم و حاکمان جامعه می‌زند و در واقع با توصیف دنیایی که در آن حضور دارد، سعی دارد معیارهایی برتر برای زندگی خلق کند و هموطنانش را به شیوه شایسته زندگی توجه دهد.

درباره عبدالوهاب البیاتی

از میان شاعران عرب شاید هیچ شاعری به اندازه بیاتی در خارج از مرزهای کشورش شهرت نیافته باشد، زندگی پر فراز و نشیب شاعر و سفرهای متعددش که به اجبار و اختیار برایش رقم خورد، او را به یک شاعر جهانی، با اندیشه‌های جهان وطنی تبدیل ساخت.

فقر و محرومیت در تمام کشورها دل او را به درد می‌آورد، مظلومیت و معصومیت کودکانی که در گوشه و کنار جهان قربانی جنگ و گرسنگی و بی‌عدالتی می‌شوند؛ برای او بسیار متأثرکننده است.

در کشورهای عربی بیاتی به عنوان یکی از پیشگامان شعر نو مورد قبول همگان است، هنگامی که جدال شعر کهنه و نو در میان موافقان و مخالفان این اندیشه بالا گرفت و در نهایت شعر نو به عنوان یک نوع ادبی مورد قبول واقع شد، بیاتی نیز از شاعرانی بود که در راه شناساندن این گونه ادبی تلاش کرد و شعرش به عنوان یکی از نمونه‌های در خور توجه شعر امروز عرب مورد توجه واقع شد. او را در کنار بدر شاکر السیاب و نازک

الملائکه به عنوان یکی از سه پرچمدار شعر امروز عرب می‌شناسیم. در واقع زبان شعر عربی، با کوشش‌های بیاتی از برج عاج خود فرود آمد و وارد کوچه و بازار شد و روند شاعرانه‌سازی واژگان زبان عامه آغاز شد و این امر معلول حضور بیاتی در میان مردم عادی و نزدیکی به زندگی و مشکلات آن‌هاست.

درباره مهدی اخوان ثالث

مهدی اخوان ثالث را علی‌رغم تخلص "امید" که برای خودش برگزیده است، بیش‌تر با نام شاعر "حماسه شکست" می‌شناسیم. اخوان که یکی از برجسته‌ترین پیروان نیما در حوزه شعر نو فارسی است، هرچند در قالب سنتی هم طبع‌آزمایی کرده اما آنچه او را ماندگار کرده است، شعرهای نیمایی اوست. در شعر اخوان اندیشه‌های اجتماعی با بهره‌گیری از سمبولیسم اجتماعی نمود یافته است (ر.ک، متحد: ۱۳۸۹). شعرهای اجتماعی اخوان متأثر از فضای جامعه او به ویژه ناکامی‌های روشنفکران ایرانی برای بهسازی اوضاع سرشار از یأس و اندوه جامعه است. اخوان با انتقاد از اوضاع آشفته جامعه ایرانی به گذشته‌های دور و دوران پر عظمت و شکوه سرزمین مادری باز می‌گردد و با دلبستگی‌ای که به فرهنگ ایران باستان دارد، با واژگان کهن و به شکل باستان‌گرایانه به توصیف می‌پردازد. شعرش به دلیل این ویژگی شعری فاخر و خواندنی است و کلامش البته به واسطه شکل روایت‌گونه و حماسی بسیار دلنشین است.

آرمانشهر در اندیشه بیاتی و اخوان ثالث

با توجه به پیشینه زندگی و اندیشه‌های بیاتی و اخوان ثالث، آرمانشهر در اندیشه این دو نمونه‌هایی بسیار دارد؛ چراکه رویدادهای زندگی هر دو شاعر به گونه‌ای رقم خورده و ساحت اندیشگانی این دو به شکلی گسترش یافته است که با همه بایدها و نبایدهای جامعه انسانی روبه‌رو و نسبت به آن حساس هستند. بیاتی و اخوان هر دو روشنفکران اندوهگین جامعه خویش‌اند که اندیشیدن به وضع جامعه‌شان هر دو را به خلق جامعه آرمانی و نیز نقطه مقابله یعنی پلیدشهر برده است. آرمانگرایی خصوصیت بارز اشعار بیاتی است. طبیعی است که شاعری با ویژگی‌های او در زمانه تیرگی‌ها و اندوه‌ها و

حسرت‌ها به دنبال مدینه فاضله بگردد، جهانی برتر که مصیبت‌های دنیای امروز در آن جایی نداشته باشد، جایی که انسان‌های برتر در آن ساکن‌اند و رنج و اندوه و پیری بدان راه ندارد.

بیاتی در کتاب «تجربتی الشعریة» می‌گوید: «هنگامی که کودکی و وراثت مرگی زودرس برای بعضی شاعران رقم زد، کودکی من برایم سکوت، سفر و انتظار را مقرر کرد. بدین سان از سال ۱۹۲۶ یعنی آن هنگام که زاده شدم تاکنون در راه رسیدن به شهری هستم که هنوز آن را نیافته‌ام و عجیب آنکه این سفر که نقابی برای مرگ و حیات است همواره در این بازی شکست می‌خورد و من پیروز می‌شدم» (ابو احمد: ۵).

آرمانشهر بیاتی شهر نور و روشنی و فراوانی است. شهری که در آن از مرگ نشانی نیست و البته شهری است که انسان‌های بسیاری در طول تاریخ برای یافتن آن تلاش کرده‌اند و هیچ‌گاه آن را نیافته‌اند.

از سوی دیگر وقتی از درونمایه آثار *خوان* می‌گوییم و یأس را موضوع تمام اشعار او می‌یابیم، به نظر می‌رسد نمی‌توان آرمانشهری را در آثار او تصور کرد، چراکه برای انسان ناامید همه‌جا تیره و سیاه است و در چنین شرایطی نمی‌توان از شاعر انتظار توصیف مکانی را داشت که از هرگونه کاستی و آلودگی تهی باشد. اما *خوان* اگرچه در زمانه تیرگی‌ها زیسته است با وجود این باز هم شهری برتر با خصوصیات آرمانی وصف می‌کند اما این شهر در عصر حاضر قابل تصور نیست.

به طور کلی اندیشه آرمانشهر در شعر *خوان* و بیاتی به شکل‌های گوناگونی جلوه‌گر می‌شود:

۱. سرزمین‌های باستانی

۲. انسان آرمانی (راه‌نما و نجات دهنده)

۳. تخیل شاعر

۱. سرزمین‌های باستانی

بیاتی مرد سفر است، زندگی پر فراز و نشیب او و مهاجرتش به شهرهای گوناگون که گاه به اجبار تبعید و گاه به اختیار صورت گرفته، او را با تمام شهرهای جهان آشنا کرده

است و از این روست که در شعر بیاتی آرمانشهر هرگز منحصر به عراق نیست، بیاتی اندیشه‌های جهان وطنی دارد و تمام دنیا را برای یافتن شهر آرمانی می‌پیماید، نگاه شاعر برای یافتن دنیای بهتر به عراق نیست، بلکه او با سفر به تمامی نقاط دنیا، شهر آرمانی خود را در تمام شهرهای دنیا جست‌وجو می‌کند:

أولد فی مُدْنٍ لَمْ تُؤَلَّدْ / لَكْتَى فِی لَیْلِ خَرِیْفِ الْمَدَنِ الْعَرَبِیَّةِ / مَكْسُورِ الْقَلْبِ - أَمُوتْ /
أُذْفِن فِی غُرْنَاطَةِ حُبِّی / وَأَقُولُ: "لَا غَالِبَ إِلَّا الْحُبُّ" / وَأَحْرِقُ شِعْرِی وَأَمُوتْ / وَعَلَى أَرْضِ صَفَّةِ
الْمَنْفَى / أَنْهَضُ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لِأَوْلَادِ فِی مُدْنٍ لَمْ تُؤَلَّدْ وَأَمُوتْ (البیاتی، ۱۹۸۹: ۲۸)

در شهرهایی متولد می‌شوم که هرگز زاده نشده‌اند/ اما من در شب پاییزی شهرهای عربی/ دلشکسته می‌میرم/ در غرناطه عشقم به خاک سپرده می‌شوم/ می‌گویم:/ پیروزی جز عشق نیست./ شعرم را می‌سوزانم و بر سنگفرش تبعیدگاه/ می‌میرم./ پس از مرگ برمی‌خیزم/ تا در شهرهایی زنده شوم و بمیرم، که هرگز زاده نشدند!

بیاتی برای یافتن شهر آرمانی خود به گذشته نقب می‌زند؛ غرناطه، سرزمینی که یک‌چندی تحت حاکمیت مسلمانان قرار داشت و نماد قدرت و شکوه ملت عربی است، برای بیاتی شهر آرمانی و جایگاه برترین‌هاست.

اخوان نیز شهر آرمانی را در نزدیک خودش نمی‌یابد و برای یافتن آن قدم در راه سفر می‌گذارد: «چاووشی»/اخوان نمونه بسیار آشکاری از تمایلات شاعر برای سفر در جست‌وجوی آرمانشهر و گذر از زمان حاضر برای رسیدن به مکانی بهتر است:

به سان رهنوردانی که در افسانه‌ها گویند/ گرفته کوله‌بار زاد ره بر دوش/ فشرده چوبدست خیزران در مشت/ گهی پر گوی و گه خاموش/ در آن مهگون فضای خلوت افسانگیشان راه می‌پویند،/ ما هم راه خود را می‌کنیم آغاز(اخوان ثالث، ۱۳۷۰: ۱۴۳)

او در جامعه امروز و در فضای کنونی به چنین شهری نمی‌رسد و با روندی که جامعه طی می‌کند انتظار سر برآوردن این چنین مکانی را در آینده نیز ندارد، راهی که شاعر می‌پیماید، بی‌برگشت است و برای یافتن شهری است که آسمانش رنگ دیگری باشد و مردمانش مردمانی دیگر، شاعر به دنبال شهر آرمانی می‌گردد اما این سرزمین به راستی ناکجاآباد است و اخوان با وجودی که آن را می‌شناسد اما از جایگاه آن اطلاعی ندارد، تنها می‌داند که باید از این عالم دور شود و به جایی برود دور از جایگاه کنونی‌اش:

من اینجا بس دلم تنگ است / و هر سازی که می‌بینم بد آهنگ است / بیا ره توشه برداریم، قدم در راه بی برگشت بگذاریم / ببینیم آسمان هر کجا آیا همین رنگ است / ... / به سوی سرزمین‌هایی که دیدارش / به سان شعله آتش / دواند در رگم خون نشیبت زنده بیدار / ... / به آن جایی که می‌گویند / چو گل روییده شهری روشن از دریای تردامان / و در آن چشمه‌هایی هست / که دایم روید و روید گل و برگ بلورین بال شعر از آن ... (همان) و برای بیاتی زمانی این شهر آرمانی در قالب نیشابور ظهور می‌کند؛ نیشابور گذشته که جایگاه حکیم عمر خیام، اندیشمند مورد علاقه بیاتی است و بیاتی همواره منظومه فکری اش را می‌ستاید.

فتمطری أیتها السحابة / أیآن شئت / فحقول النور / امرأة تولد من أضلاع نیشابور
ای ابر! بر هر جا که خواهی ببار / چراکه کشتزارهای روشنایی / زنی است که از پهلوی
نیشابور زاده می‌شود

زمانی دیگر این شهر آرمانی ارم عماد است، هنگامی این شهر فراموش می‌شود که روشنایی در چشم‌های بود / - که مظهر خردمندی است - می‌میرد و نواده هومر در مادرید اعدام می‌شود:

يَجْفُ في عُيونِ بوذا النور / تَنْقَطِعُ الجذورُ / وأخِرُ السلالة / حفيدُ هوميرس في مدريد /
يُعدَم رمياً بالرصاص، إرم العماد / تُغرِقُ في ذاكرة الأحماد (البياتي، ۱۹۸۵: ۴۳)
نور در چشمان بودا خشک می‌شود / و ریشه‌ها می‌گسند / و آخرین بازمانده / نواده هومر
در مادرید / با گلوله سربی کشته می‌شود، و ارم عماد / در حافظه نوادگان غرق می‌شود
«ارم العماد» یا همان بهشت شداد، نماد عظمت باستانی عرب، شهری باستانی در
یمن میان صنعا و حضرموت بود که به دست شداد بن عاد بنا شد. او می‌خواست برای
خود شهری همانند بهشت بسازد. پانصد سال طول کشید تا اینکه بنای ارم به پایان
رسید. نهرهایی گوارا در زیر درختان، در و دیوارها همگی از زر و سیم و یاقوت و زمرد و...
از جمله ویژگی‌های این شهر تاریخی بود (یاحقی، ۱۳۷۵: ۷۱) و هنگامی که شاعر از ارم
عماد صحبت می‌کند، شهری آرمانی را از دست رفته می‌بیند.

برای /خون این شهر آرمانی جایی است در ایران باستان، مکانی که زرتشت آفریده
است و به دست ایرانیانی پس از خودش سپرده است؛ در شعر «ندانستن» از دفتر «از این

اوستا»، با یک نمایشنامه روبه‌رو هستیم، این قطعه شامل پرسش‌هایی درباره شهر آرمانی و جایگاه خداست:

شست باران بهاران هرچه هر جا بود / یک شب پاک اهورایی / بود و پیدا بود... (اخوان ثالث، ۱۳۸۰: ۸۰-۸۱)

از زبان زرتشت و در پرسش و پاسخی با یک پرسنده، مزدک و بودا مطرح می‌شود:
زرتشت: «آه، مزدک! کاش می‌دید / شهر بند رازها آنجاست / اهرمن آنجا، اهورا نیز /
بودا: پهن‌دشت نیروانا نیز پرسنده: پس خدا آنجاست؟ / هان؟ شاید خدا آنجاست! (پیشین)

انسان آرمانی (راهنما و نجات دهنده)

قهرمان‌های آرمانی اشعار بیاتی و /خوان، معمولاً از میان انسان‌های اسطوره‌ای و در گذشته برگزیده می‌شوند. چنانکه پیش از این گفتیم، خیام در شعر بیاتی جایگاهی والا دارد، اندیشه‌های خیام برای بیاتی بسیار محترم هستند و از نگاه بیاتی جامعه آرمانی فقط در سایه اندیشه بزرگانی چون خیام بنا می‌شود، نقاب خیام در خیلی از اشعار بیاتی بازگو کننده خواسته‌های شاعر است؛ خیام از شخصیت‌های مورد توجه البیاتی است، دیوان «الذی یأتی ولا یأتی» را شرح حال خیام می‌داند «که در تمام عصور در انتظار کسی بود که می‌آید و نمی‌آید» (البیاتی، ۱۹۷۲، ج ۲: ۵۷). در سراسر سروده‌های این دفتر خیام به شکل‌های مختلف پدیدار می‌شود:

وأشربَ ظلامَ النُّورِ / وخطمَ الزُّجاجةِ / فهذه اللیل لا تعود / أصابک السهم فلا مفرّ یا
خیام... (البیاتی، ۱۹۷۲، ج ۲: ۶۷)

تاریکی را نور نوشاند / و جام بلورین را شکست / بی شک این شب باز نمی‌گردد / خیام!
تیر به تو اصابت کرد، هیچ راه گریزی نیست.

و در وصف دوم از خیام، به گونه‌ای که ناامیدی مطلق بر کلامش سایه افکنده می‌گوید:
والخمر فی الإناء / فعبَّ ما تشاء / بقبة السماء / أو قدح البكاء / فی حانة الأقدار
(همان: ۶۷)

شراب در پیاله است / هرچه می‌خواهی بنوش / با گنبد آسمان / یا پیاله اشک / در
میکده سرنوشت

در اینجا از خیام و وصف او متوجه اوضاع زمانه خود می‌شود و از وصف خیام، پلی به شرایط امروز جامعه می‌زند:

أصابك السَّهْمُ، فلا مفرّ يا خيامُ، ولتَحسبَ الدَّيْكَ حِمَاراً، إِنَّهَا مَشِيئَةُ الْأَيَّامِ / - الظبى
فى الصحراء / وراءه تَجْرِى كَلابُ الصَّيْدِ فى المساء (همان: ۶۷)

تیر به تو اصابت کرد راه گریزی نیست خیام! پندار که این خروس خری است، این خواست روزگاران است / آهو در صحرا می‌خرامد

علاوه بر خیام به حلاج نیز نظر دارد؛ این اسطوره‌ها که در زمانه خویش همواره اهدافی والا داشته‌اند، پناهگاه شاعر برای فرار از دنیای واقعی هستند و شاعر آرزو و آرمان‌های خویش را در وجود این افراد می‌بیند و برای خلق جامعه آرمانی بدو پناه می‌برد.

حلاج در آثار بیاتی یک چهره انقلابی و رمز آزادی است. البته روی آوردن بیاتی به عارفی چون حلاج، به معنی صوفی‌گری و به قصد تقرب به درگاه حق و جذب و ذوب شدن نیست، بلکه بیاتی از عرفان حلاج، آزادی و کمال انسانی را می‌طلبد و حلاج در شعر او نماد طغیان در برابر اندیشه‌های فاسد حاکم است که لازمه‌ی یک جهان آرمانی‌ست. بازخوانی طواسین حلاج، با یک براعت استهلال آغاز می‌شود، شاعر ابتدا توصیفی از فضای کنونی دنیا به دست می‌دهد و آن را تبعیدگاه همه انسان‌ها می‌داند، فضای جامعه را چون نیمه شبی تاریک می‌بیند که ستاره قطبی در آن غروب کرده و جز صدای پارس کردن سگی برای ماه مرگ، صدایی به گوش نمی‌رسد و می‌پرسد: با این وجود چرا انسان ساکت است؟ (بیاتی، ۱۹۷۲، ج ۲: ۳۷۲). با این مقدمه شاعر به سراغ حلاج می‌رود، که قربانی‌ای در راه آرمان‌های آزادی‌خواهی است:

فلماذا، يا أبتى صلب الحلاج؟ / پس ای پدر، چرا حلاج به دار آویخته شد؟

پس از آن با حلاج یکی می‌شود و او را همراه خود در تمام رنج‌هایش می‌داند و سپس حلاج نماینده هر انسان انقلابی و آزاداندیشی است که در تمام اعصار حضور دارد:

كان الحلاج رفيقى فى كل الأسفار / كُنَّا نَقْتَسِمُ الخُبْزَ وَنَكْتُبُ أشعاراً عن رؤيا الفقراء
الْمَنْبُودِينَ جِيعاً فى ملكوت البتأ الأعظم؛ /... / كان الحلاج يَعُودُ مريضاً وَيَنامُ سنياً وَيَمُوتُ
كثيراً ويهزّ القضبان الحجرية فى كل سجون العالم (بیاتی، همان: ۳۷۴)

حلاج در تمام سفرهایم رفیقم بود/ ما نان را قسمت می‌کردیم و شعرهایی می‌نوشتیم از رؤیای مسکینان آواره، گرسنه در ملکوت بنای بزرگ/... /حلاج بیمار بازمی‌گشت و سال‌ها می‌خواستید و بسیار می‌مرد و ستون‌های سنگی را در تمام زندان‌های عالم به صدا در می‌آورد

در شعر /خوان، چنانکه از سیر اندیشگانی او برمی‌آید، اسطوره‌ها از ایران باستان انتخاب می‌شوند؛ /خوان تک و تنها ره مزدشت می‌پوید، زرتشت و مزدک، اسطوره‌های بی‌بدیل /خوان هستند که پویدن راهشان برای شاعر، سبب بی‌نیازی از هر راه دیگری است.

ویژگی‌های «مزدشت»/خوان یکی این است که یک پیرو بیش ندارد و آن‌هم خود شاعر است.

تک و تنها ره مزدشت پویم
نیازم ز جور و سوء ظن‌ها
(اخوان ثالث، ۱۳۷۶: ۲۹۲)

این مذهب به او این امکان را می‌دهد که از انیران بی‌نیاز باشد.
ره آزادگر مزدشت پویم
نه راه غرب و شرق راهزن‌ها
(همان: ۲۹۲)

و دیگر اینکه این روش راه آزادی را به او نشان می‌دهد:
ره آزادی اشراق پوئیم
ره بالا و والاتر شدن‌ها
(همان: ۲۹۳)

تخیل شاعر

آرمان‌گرایی در ارتباط با شخصیت‌ها گاه شاعر را به اسطوره‌سازی می‌کشاند، یعنی شاعر خود به خلق یک اسطوره می‌پردازد و آنچه را که برای آفرینش یک جامعه آرمانی در نظر دارد به او نسبت می‌دهد و اندیشه‌های خود را از زبان او بیان می‌کند. بیاتی شهرهای متعددی را توصیف می‌کند که قهرمان اسطوره‌ای او عایشه در آن حضور دارد. او خودش عایشه را در ابتدای دیوان «الموت فی الحیاة» معرفی می‌کند و می‌گوید دختری بود معشوقه خیام(البیاتی، ۱۹۷۲: حاشیه دیوان الموت فی الحیاة)؛

علاوه بر این او را روح عالم جدید و نمادی فردی و اجتماعی برای عشق می‌داند و معتقد است عایشه «رمزی است زمانی به این دلیل که نام زنی است که انسانی عادی از گوشت و خون است. ولی رفته رفته تحول می‌یابد و به نمادی ابدی تبدیل می‌شود که از عشتار سومری به عشتروت فنیقی تبدیل می‌شود و بعد از اسلام با نام عایشه به آغوش تمدن اسلام باز می‌گردد» (البیاتی، ۱۹۹۳: ۵۶).

و شهرهای جادویی که هزار دروازه دارند و مرگ و نیستی در آن راه ندارد، جایگاه عائشه هستند:

مدينة مسحورة / قامت علی نهر من الفضة والليمون / لا یولد الإنسان فی أبوابها الألف
ولا یموت / یحیطها سور من الذهب / نحرسها من الريح غابة الزيتون (البیاتی، ۱۹۷۲، ج ۱:
۱۵۲)

من یشتری عائشة، من یشتری العنقاء؟ / أميرة من بابل اسيرة / أقرأها من ذهب
المدينة المسحورة / من یشتری الأميرة (پیشین: ۱۵۵)

شهر جادویی / در کنار رودخانه نقره و لیمو / بر دروازه هزارگانه‌اش نه هیچ انسانی می‌میرد و نه زاده می‌شود / بر گردش بارویی است زرین / بیشه‌های زیتون از بادها او را پاسبانی می‌کنند

کیست که خریدار عایشه باشد، کیست خریدار سیمرغ؟ / امیر بانویی اسیر گرفته از بابل / گوشواره‌هایش را از زر شهر جادو شده ساخته‌اند / کیست خریدار این بانو؟

اما در پس همه توصیف‌های بیاتی از مدینه فاضله، چهره واقعی آرمانشهر او را چنان که خودش هم اعتقاد دارد، در بستان عائشه می‌توان یافت، اگر بپذیریم که عائشه انسان آرمانی شاعر و قهرمان انقلابی اوست، بنابراین جایگاهی که متعلق به عائشه است، باید سرزمینی باشد جادویی که مرگ و نیستی و ستم و تعدی را به آن راهی نیست. بیاتی معتقد است که «بستان عائشه نماد سرزمین فراوانی و نعمت است که جایگاه تمدن عربی است و پیامبران و شاعران بسیاری به آن رفت و آمد داشتند... و عائشه رمزی زمانی و ابدی است» (البیاتی، ۱۹۹۳: ۵۶). بنابراین سرزمین آرمانی شاعر همان بستان عائشه است که زمانی غرناطه و گاهی نیشابور و یا ارم عماد نامیده می‌شود و عایشه نمادی از یک جوینده و انسانی انقلابی و نامیراست که زمانی لورکا نامیده می‌شود و

گاهی چه گوارا و بورخس؛ و این‌ها همه قالب‌هایی هستند برای تجلی یک اسطوره جاودانی.

بیاتی در دفتر «بستان عائشه» این مکان را توصیف می‌کند:

بستان عائشة علی "الخابور" / کان مدینة مسحورة / عرب الشمال / یتطلعون إلی قلاع
حصونہا / ویواصلون بحث عن أبوابہا / ویقدّمون ضحیة للنہر فی فصل الربیع / لعلّ ابواب
المدینة تستجیب لهم / وتفتح کلّما داروا / إختفی البستان / إختفت الحصون / فإذا خبا نجم
الصباح / عادوا الی "جلب" لینتظروا / ویکفو ألف عام / فلعلّهم فی رحلة أخرى إلی
"الخابور" / یفتتحونها / ولعلّهم لا یفلحون / فالموت عرّاف المدینة / هادم اللذات / یعرف
وحده / أین اّختفی بستان عائشة / وفی أی العصور (البیاتی، ۱۹۸۹: ۴۴)

بستان عائشه شهری است در خابور / شهری جادویی / که اعراب شمال قلعه‌های
دژهایش را می‌بینند / و به دنبال دروازه‌های آن می‌گردند / و هر بهار قربانی‌ای به نهر
تقدیم می‌کنند / بدان امید که دروازه‌های شهر دعایشان را اجابت کند / و گشوده شود، اما
هرچه می‌گردند / باغ پنهان می‌شود / و باروها پنهان می‌شوند / و هنگامی که ستاره صبح
غروب می‌کند / به "جلب" باز می‌گردند تا منتظر بمانند / و هزار سال گریه کنند / به امید
آن که در سفری دیگر به "خابور" / از معمای آن راز بگشایند / و شاید هم موفق نشوند /
یقیناً مرگ، شهر را می‌شناسد / تنها فرشته مرگ / می‌داند / که بستان عائشه در کجا / و در
کدام زمان پنهان شده است

شهر آرمانی / اخوان شهری است که در آن مرزها و محدودیت‌های انسانی برداشته
شده، سعادت موهوم به خانه‌های مردم قدم نهاده است. گویی راز سعادت و خوشبختی
انسان در همین عدم محرومیت‌ها نهفته است. اینجاست که انسانیت مجال ظهور پیدا
می‌کند و دست‌ها به سوی آرزوهای دراز می‌شود که انسان را در راه تکامل یاری
می‌دهند.

دیگر بنای هیچ پلی بر خیال نیست / کوه شده ست فاصله دست و آرزو / حتی نجیب
بودن و ماندن محال نیست / بیدار راستین شده خواب فسانه‌ها / مرغ سعادت می‌کند که در
افسانه می‌پرید / آنجا فرود آمده بر بام خانه‌ها / هر سو زند صلا / کای هر کئی بیا / زنبیل
خویش پرکن، از آنچت آرزوست (اخوان ثالث، پیشین: ۷۱)

این شهر آرمانی به دست اسطوره‌هایی بنا می‌شوند که شاعر می‌شناسد؛ /خوان در خلق اسطوره‌ها نیز به گذشته نظر دارد؛ به اعتقاد او قهرمانی که دنیای امروز را نجات می‌دهد، از میان همان درگذشتگان افسانه‌ای است، یا فردی شبیه به آن‌ها. شه‌ریار شهر سنگستان زبان گویای شاعر است و نماد خود شاعر و یا هر انسان دیگری که باشد، ساخته /خوان است و با توسل به شخصیت اوست که آنچه را در ذهن دارد، شرح می‌دهد؛ گمان می‌رود که شه‌ریار همان بهرام ورجاوند باشد:

نشانی‌ها که می‌بینم در او بهرام را ماند / همان بهرام ورجاوند / که پیش از روز رستاخیز خواهد خاست / پس او گیو بن گودرز / و با وی توس بن نوذر / و گرشاسب دلیر آن شیر گندآور... (اخوان، ۱۳۷۹: ۱۹)

شه‌ریاری که کشورش آماج حمله غارتگران قرار گرفته و او علی‌رغم تمام شایستگی‌ها و دلیری‌هایش، چون یاریگری نداشته، پریشان و شکست خورده مانده است:

بلی دزدان دریایی و قوم جاودان و خیل غوغایی / به شهرش حمله آوردند / و او مانند سردار دلیری نعره زد بر شهر: / "دلیران من! ای شیران! / زنان! مردان! جوانان! کودکان! پیران!" / و بسیاری دلیرانه سخن‌ها گفت، اما پاسخی نشنفت ... / از این جا نام او شد شه‌ریار شهر سنگستان (اخوان، پیشین: ۲۰)

امید شاعر برای خلق جامعه صالح و دستیابی به پیروز ناامید شده است و این تفاوت عمده او با بیاتی است. /خوان در این سروده فضای حزن آلود وطن را توصیف می‌کند و در نهایت اندوه و یأس همیشگی را که بر اشعار سایه افکنده، در چهره شه‌ریار نشان می‌دهد و از نگاه /خوان، سرگذشت شه‌ریار مغموم و درمانده، شرح حال همه ایرانیان وطن‌دوستی است که اکنون حسرت شکوه و عظمت از دست‌رفته کشورشان را می‌خورند و کاری از آن‌ها ساخته نیست.

پلیدشهر

بیاتی در کنار آرمانشهر که شهر برتر برای او و جایگاه انسان‌های آرمانی و شهر بایستگی‌هاست، به پلیدشهر نیز می‌پردازد، توصیف پلیدشهر چنانکه پیش از این گفتیم، برای انتقاد از وضع موجود، توصیف نابسامانی‌ها و توجه دادن انسان‌ها به وضعیت بد

جامعه است و نیز توصیه و هشدار است درباره ارزش‌های فراموش شده است. «صورة جانبية لمدينة ما» توصیف یکی از همین شهرهاست، شهری که در آن قبری روی قبری دیگر قرار دارد و در آن چیزی جز ثروتمندان خسیس، سكرات موت و سرفه‌های زمستانی سال‌های متمادی یافت نمی‌شود. سكوت بالاترین فریادی است که در آن شنیده می‌شود، فرار از آن ممکن نیست و شهر چیزی نیست جز یک بیابان که همه در آن سرگردانند و الهه شعر- این جوهر روح انسانی- در آن قربانی می‌شود و شاعر که وارث «آب و خرد و روشنی است» در دکان می‌فروش می‌میرد! و بی هیچ فرجامی زندگی را به پایان می‌برد:

مقبرةٌ تعلوها مقبرةٌ، بينهما/ الحبُّ، الموتُ، البشرُ الأحياءُ/ والشخّاذون وأهل اليُسْرِ
البخلاء/ فإذا ما صمت بأعلى صوتك/ عادَ الصّمتُ مَلِيئاً بلهاتِ الموتى/ وسعالِ الشّتاءِ
السنواتِ/ وإذا ما حاولتَ فراراً/ طاردكِ الباعةُ والعَيّارون الشّطارُ/ في تلكِ المقبرةِ الكُبرى/
في تلكِ الطّاحونةِ/ في تلكِ الصّحراءِ/ نُجرتُ ألهةُ الشّعْرِ/ وماتَ الشاعِرُ في حانوتِ الخَمّارِ
(البياتي، ۱۹۸۹: ۸۶)

قبری بر روی قبری دیگر، در میانشان/ عشق، مرگ، انسان‌های زنده/ گدایان و ثروتمندان تنگ‌چشم/ هنگامی که با رساترین سکوت فریاد می‌زنی/ سکوت سرشار از صدای نفس‌های مردگان/ و [صدای] سرفه‌های سال‌های زمستانی به سویت باز می‌گردد/ و چون بکوشی فرار کنی/ فروشنندگان و راهزنان زیرک تو را می‌رانند/ در آن گورستان بزرگ/ در آن آسیا/ و در آن بیابان بی آب و علف/ الهه شعر قربانی شده است/ و شاعر در دکان می‌فروش جان سپرده است!

بنابراین در کنار توصیفش از مدینه فاضله، خصوصیات مدینه جاهله را نیز برمی‌شمارد و اکثر شهرهای امروزی را مصداق آن می‌بیند و به همراه دیگر انسان‌ها منتظر می‌ماند تا انسان آرمانی پدید آید و شهر واقعی را بنا کند.

مدینه جاهله در نظر بیاتی چنین شهری است:

مُدنٌ تَعيشُ على الإشاعاتِ/ الأكاذيبِ/ الأقاويلِ/ الخوَاءِ/ وعلى دمِ الإنسانِ والحقِ
المضاعِ/ وتنامُ على الخوفِ على بابِ الطّواغيتِ الصّغارِ/ وبعضُوها/ المذيعُ/ تَفْتَحُ ما
تَشاءُ(البياتي، ۱۹۸۹: ۱۳)

شهرهایی بر حاشیه شایعه‌ها، دروغ‌ها، خرافات و یاوه‌ها/ و بر خون انسان‌ها و حقوق پایمال شده می‌زیند./ و با ترس بر درگاه خودکامگانِ حقیر آرام می‌گیرند/ و تکه‌تکه‌اش می‌کنند؛ در حالی که رادیو از آن‌ها گزارش می‌دهد و هرچه دوست دارد پخش می‌کند! و این شرح حال شهرهای امروزی است که آرمان و اندیشه‌های والای انسانی در آن‌ها ناپدید شده است و طاغوت بر آن‌ها حکم می‌راند و آگاهی و معرفت در آن‌ها با پوششی از دروغ و ریا پوشانده شده است.

در "مرثیه به شهرهایی که هرگز زاده نشد" بیاتی از شهرهای امروزی سخن می‌گوید که فقر مادی و فرهنگی و یأس و حسرت و ستیز با انسان و انسانیت، خصوصیت بارز آن است و با حالتی اندوهناک، انتظار تولد شهری را می‌کشد که از پلیدی‌های کنونی عاری باشد:

تُطَّنْ بِالنَّاسِ وَبِالذُّبَابِ / وُلِدَتْ فِيهَا وَتَعَلَّمَتْ عَلَى أَسْوَارِهَا الْعُرْبَةَ وَالتَّجْوَابَ / وَالْحَبَّ
وَالْمَوْتَ وَمَنْفَى الْفَقْرِ فِي عَالَمِهَا السُّفْلَى وَالْأَبْوَابَ / عَلَّمَنِي فِيهَا أَبِي: قِرَاءَةَ الْأَنْهَارِ / وَالنَّارِ
وَالسَّحَابِ وَالسَّرَابِ / وَالرَّفْضِ وَالْإِصْرَارِ (البياتي، ۱۹۸۵: ۵۷)

آکنده از همه‌همه آدم‌ها و مگس‌هاست،/ در آن زاده شدم و بر باروهایش غربت و سرگردانی را فرا گرفتم/ و عشق و مرگ و تبعیدگاه فقر را در دنیای فرودستش و بر دروازه‌هایش/ پدرم در آن خواندن رودخانه‌ها را به من آموخت/ و خواندن آتش و ابر و سراب را/ و پذیرفته نشدن و پافشاری بر ماندن را

برای /خون/ تمام دنیای بیرون پلیدشهر است، شاعر ناامید پارسی، هرگز امید بهبود اوضاع را ندارد و آنچه از شهر آرمانی توصیف می‌کند، تنها آرزویی است دست‌نیافتنی که در نهایت ناامیدی مطرح می‌شود، /خون/ در پایان همه اشعارش به هیچ می‌رسد و اگر از او بپرسیم پایان کار جامعه بشری چه خواهد بود، خواهیم شنید: هیچ!

در شعر /خون/، گاه دروازه شهری خیالی به روی ما گشوده می‌شود که با واقعیت آشکارا تفاوت دارد، مثلاً در شعر «گفت وگو» آرزو می‌کند که کاش بارانی بیاید و مرزهای قراردادی همه شهرها را اعم از سیاسی و جغرافیای و ذهنی پاک بشوید و از میان ببرد؛ از میان رفتن مرزها و یکی شدن انسان‌ها رؤیای دیرینه شاعری است که در زمانه اندوه‌ها و تیرگی‌ها زندگی می‌کند.

اخوان این شهر را وصف نمی‌کند بلکه یکی از راه‌های دستیابی به این شهر آرمانی را شسته شدن و از میان رفتن حد و مرزها می‌پندارد:

بارانی آمده ست و به راه اوفتاده سیل / هر جا که مرز بوده و خط، پاک شسته است / چند آنکه شهر بند قرق‌ها شکسته است (اخوان ثالث، ۱۳۷۹: ۷۰)

شاعر با تمام وجود آرزوی چنین شهری را دارد، اما این چنین شهری که همه انسان‌ها از آغاز تا کنون آرزوی دیدنش را داشته‌اند یک ویژگی بارز دارد و آن دوری از واقعیت است و شاعر هنگامی که به عالم واقعیت باز می‌گردد در می‌یابد که این چنین شهری تنها در عالم خیال است و در واقعیت جایی ندارد:

آری حکایتی است / شهری چنین که گفتی الحق که آیتی است / اما / من خواب دیده‌ام / تو خواب دیده‌ای

او خواب دیده است / ما خواب دی... بس است (اخوان ثالث، پیشین: ۷۲)

سرزمین *اخوان*، سنگستانی است که مردمش کور و کر هستند، هیچ فریاد کمکی را پاسخ نمی‌دهند و سرزمین‌شان اگرچه روزگاری آباد و پربرکت بوده است، اما دیگر به روزهای پرشکوه خود باز نخواهد گشت:

و سنگستان گمنامش که روزی روزگاری شبچراغ روزگاران بود / نشید همگنانش، آفرین را و نیایش را / سرود آتش و خورشید و باران بود / اگر تیر و اگر دی / هر کدام و کی / به فرّ سور و آذین‌ها بهاران در بهاران بود / کنون ننگ آشیانی نفرت آبادست، سوگش سور! (اخوان، همان: ۲۱)

سهم روشنفکر امروز از شهری که می‌تواند جایگاه واقعی او باشد و تمام امیدها و آرزوهایش را پاسخ بدهد، هیچ است! این چنین شهری تنها در عالم خواب و خیال به دست می‌آید! هر کس که از رؤیای خود برای یافتن چنین شهری سخن می‌گوید، نشانی‌هایی را می‌دهد که در خواب دیده است! انسان امیدوار در عالم خواب به دنبال رؤیاهای دور و دراز خود می‌رود و در ناخودآگاه خود آن را می‌جوید، اما برای شاعر شکست خورده و اندوهناک ما، نه تنها یافتن چنین شهری دور از دسترس و ناشدنی است، بلکه دیدنش در عالم خیال و صحبت کردن از آن نیز برایش جذابیتی ندارد؛ *اخوان* خط بطلان بر همه تصورات امیدبخش همراهانش می‌کشد و در پاسخ تمامی حرف‌های

امیدوارکننده تنها می‌گوید: بس است دیگر! بس است، چون این‌چنین شهری یافت نخواهد شد و همه آنچه که از آن می‌دانیم، خیالی بیش نیست!

نتیجه بحث

اخوان و بیاتی از دو کشور همسایه هستند که از نظر سیاسی و اجتماعی فضای یکسانی را از سر گذارنده‌اند، از این رو تفکر و طرز بیان هر دو شاعر بسیار به هم نزدیک است. هر دو از روشنفکرانی هستند که در فضای تیره سانسور و خفقان حکومت‌های دیکتاتوری برای ترسیم اوضاع و روشنگری و دستیابی وطن به آزادی تلاش کرده‌اند؛ بنابراین دیدگاه‌ها و افکار و آرمان‌های این دو شاعر به هم شبیه است. شعر *اخوان و بیاتی* ترسیم فضای جامعه آن‌هاست و هر دو شاعر با مسائل جامعه همگام هستند. فضای آثار هر دوی آن‌ها تیره و تار است چراکه دوران عصمت و پاکی برای هر دو به پایان رسیده و هر دو شاعر جامعه را در حرکت به سوی نابودی می‌دانند و از این جهت یأس و ناامیدی در آثار آن‌ها یک عنصر غالب است. با این تفاوت که *بیاتی* پس از ترسیم همه تیرگی‌ها، شاعری است امیدوار ولی *اخوان* ناامید است و تا پایان هم بر همین روش می‌ماند. در ترسیم آرمان‌شهر هر دو شاعر به دنبال منجی هستند که جامعه‌شان را از این وضعیت برهاند. وطن‌پرستی و توجه به اسطوره و یادآوری دوران پر عصمت و شکوه سرزمین مادری در اشعار هر دو یافت می‌شود. در پرداختن به آرمانشهر سفر به گذشته و پل زدن به شهرهای قدیمی برای یافتن شهر آرمانی، میان هر دو شاعر مشترک است؛ اما *بیاتی* اندیشه جهان وطنی دارد در حالی که شیوه *اخوان* همواره ایران‌ستایی است. دنیای *اخوان* در درون کشور خلاصه می‌شود حال آنکه *بیاتی* از همه راه‌ها می‌گذرد و بر دروازه تمامی شهرها انتظار روزهای پر شکوه را می‌کشد.

کتابنامه

اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۶۳ش، *آخر شاهنامه*، تهران: مروارید.
اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۷۰ش، *زمستان*، تهران: مروارید.
اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۷۶ش، *تو را ای کهن بوم و بر دوست دارم*، چاپ پنجم، تهران: مروارید.
اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۷۹ش، *ارغنون*، چاپ یازدهم، تهران: مروارید.
اخوان ثالث، مهدی. ۱۳۷۹ش، *از این اوستا*، چاپ یازدهم، تهران: مروارید.
امین مقدسی، ابوالحسن. ۱۳۸۶ش، *ادبیات تطبیقی*، تهران: دانشگاه تهران.
پاپاس، نیکولاس. بی تا، *جمهوری افلاطون*، ترجمه بهزاد سبزی، بی‌جا: بی تا (نسخه‌ی پی دی اف).

داد، سیمیا. ۱۳۸۲ش، *فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی (تطبیقی و توضیحی)*، تهران: انتشارات مروارید.
غنیمی هلال، محمد. ۱۳۷۳ش، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی، تهران: امیرکبیر.
ندا، طه. ۱۳۸۰ش، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه زهرا خسروی، تهران: فرزانه روز.
یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۷۵ش، *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: سروش.

کتاب عربی

ابو‌احمد، حامد. ۱۹۹۱م، *عبدالوهاب البیاتی فی اسبانیاء*، بیروت: مؤسسة العربية للدراسات والنشر.
البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۷۲ش، *دیوان*، الطبعة الاولى، بیروت: دار العوده.
البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۸۹م/۱۴۰۹ق، *بستان عائشة*، مصر: دار الشروق.
البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۹۳ش، *كنت اشکو الی الحجر*، بیروت: مؤسسة العربية للدراسات والنشر.
البیاتی، عبدالوهاب. ۱۹۹۹ش، *ینابیع الشمس (سیرة الشعرية)*، الطبعة الاولى، دمشق: دار الفرقد.
الملائكة، نازک صادق. ۱۹۶۲ش، *قضايا الشعر المعاصر*، الطبعة الاولى، بیروت: دار الملايين.

مقالات

ناظمیان، رضا. ۱۳۸۶ش، «بررسی و تحلیل دو شعر «افسانه» از نیما یوشیج و «فی السوق القديم» از بدر شاکر السیاب»، سخن عشق، بهار و تابستان، شماره ۳۳ و ۳۴، صص ۹۵ تا ۱۰۲.

ناظمیان، رضا. ۱۳۸۹ش، «زمان در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه؛ بررسی تطبیقی دو شعر بعد از تو و افعوان»، مجله ادبیات تطبیقی، بهار، شماره ۲، علمی- پژوهشی، صص ۲۰۷- ۲۲۰.